و به راستى، به سوى ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم که: «خدا را بپرستید.» پس به ناگاه آنان دو دسته متخاصم شدند. (45) [صالح‌] گفت: «اى قوم من، چرا پیش از [جستن‌] نیکى، شتابزده خواهان بدى هستید؟ چرا از خدا آمرزش نمى‌خواهید؟ باشد که مورد رحمت قرار گیرید.» (46) گفتند: «ما به تو و به هر کس که همراه توست شگون بد زدیم.» گفت: «سرنوشت خوب و بدتان پیش خداست، بلکه شما مردمى هستید که مورد آزمایش قرار گرفته‌اید.» (47) و در آن شهر، نُه دسته بودند که در آن سرزمین فساد مى‌کردند و از در اصلاح درنمى‌آمدند. (48) [با هم‌] گفتند: «با یکدیگر سوگند بخورید که: حتماً به [صالح‌] و کسانش شبیخون مى‌زنیم، سپس به ولىّ او خواهیم گفت: ما در محل قتل کسانش حاضر نبودیم، و ما قطعاً راست مى‌گوییم.» (49) و دست به نیرنگ زدند و [ما نیز] دست به نیرنگ زدیم و خبر نداشتند. (50) پس بنگر که فرجام نیرنگشان چگونه بود: ما آنان و قومشان را همگى هلاک کردیم. (51) و این [هم‌] خانه‌هاى خالى آنهاست به [سزاى‌] بیدادى که کرده‌اند. قطعاً در این [کیفر] براى مردمى که مى‌دانند عبرتى خواهد بود. (52) و کسانى را که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند رهانیدیم. (53) و [یاد کن‌] لوط را که چون به قوم خود گفت: «آیا دیده و دانسته مرتکب عمل ناشایست [لواط] مى‌شوید؟ (54) آیا شما به جاى زنان، از روى شهوت با مردها در مى‌آمیزید؟ [نه!] بلکه شما مردمى جهالت‌پیشه‌اید.» (55)